

بی حوصلگی

علیرضا متولی

گاهی وقت‌ها بی حوصله می‌شوم. دلم می‌خواهد هی کانال تلویزیون را عوض کنم. دلم می‌خواهد مشقم را ننویسم. دلم می‌خواهد بروم کوچه و با بچه‌ها بازی کنم. دلم می‌خواهد داد بزنم و بگویم حوصله ندارم.

اما فکر می‌کنم هیچ کدام از این کارها حوصله‌ی مرا سر جایش نمی‌آورد.
به مادرم می‌گویم: «مامان حوصله ندارم...» مادرم فکری می‌کند و می‌گوید:
«مشق‌هایت را تمام کن. آنوقت می‌رویم خانه‌ی خاله تا با پسر خاله‌ات بازی کنی.» فکر می‌کنم مادرِ آدم بهترین مشاور دنیا است.

